

مروری بر نظریه اجتماعی - سیاسی مصطفی ملکیان - بخش اول نظریه عقلانیت و معنویت (پاره‌ی اول)

میثم بادامچی

خلاصه

این مقالات پنج‌گانه بخشی هستند فارسی شده از فصلی مبسوط و با جزئیات بیشتر در مورد نظریه اجتماعی - سیاسی مصطفی ملکیان که در کتاب نویسنده با عنوان *Political Liberalism and Post-Islamist Iranian Political Theory* به زبان انگلیسی به زودی منتشر خواهد شد. نظریه عقلانیت و معنویت و نقد آن (با تمایز میان رویکرد ملکیان متقدم و متاخر به معنویت) موضوع بخش‌های اول تا سوم این سلسله نوشتارها است. نظریه ملکیان در باب مداراوری و نقد آن (با توجه به برخی مفاهیم برگرفته از لیبرالیسم سیاسی رالز)، موضوع نوشتارهای چهارم و پنجم از این مجموعه است.

مصطفی ملکیان یکی از روشنفکران نامدار ایران در دو دهه اخیر است که بدیع‌ترین دستاورد او در حوزه اندیشه را می‌توان نظریه "عقلانیت و معنویت" دانست. ملکیان نظام‌مند است، به معرفت‌شناسی در دین‌شناسی اهمیت بسیاری می‌دهد و سازواری فضیلت مهمی برای اوست. بر این اساس اندیشه اجتماعی-سیاسی او نیز به نظریه عقلانیت و معنویت گره خورده است. به گفته خود ملکیان جمع میان عقلانیت و معنویت مهمترین دغدغه فکری او از حوالی سال ۱۳۷۶ بدین سو است. عقلانیت و معنویت در عین حال در بطن خود بر نظریه ای در مورد رابطه میان دین و عقل و یا به تعبیر دیگر دین و مدرنیته بنا شده است، و برای توضیح آن باید به دیدگاه ملکیان در مورد رابطه دین و عقلانیت پرداخت.

ملکیان روایت خود را از رابطه دین و عقلانیت با تقسیم عناصر مدرنیته به مولفه‌های اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر شرح می‌دهد. مهم است که توجه کنیم معنویت نوعی از دینداری است که با مولفه‌های اجتناب‌ناپذیر مدرنیته سازگار است.

اولین و شاید مهمترین ویژگی اجتناب‌ناپذیر مدرنیته یا فرهنگ دوران مدرن پایبندی به استدلال است که در نقطه مقابل آن متعبد بودن قرار دارد. بر اساس قاعده تعرف الاشیاء باضدادها، اگر تعبد را خوب بشناسیم استدلالی بودن را هم فهمیده ایم. تعبد هم به بیان خود ملکیان، «یعنی اینکه من بگویم الف، ب است، و شما پرسید، از کجا می‌گویی الف ب است؟ من پاسخ دهم چون S می‌گوید الف، ب است... هر قدر این فرم استدلالی بیشتر ذهن شما را بگزد، شما مدرن‌ترید. و هر قدر این فرم استدلالی شما را آزار ندهد معلوم می‌شود که هنوز به مدرنیته نزدیک نشده اید. برای انسان مدرن این یکی از بزرگترین مغالطات است که بگویند "الف، ب است چون S چنین می‌گوید." این یعنی تعبد. ولی... در فرم استدلالی، من ادعا می‌کنم الف ب است، شما می‌پرسید از کجا می‌گویید که الف ب است؟ می‌گویم "به دلیل اینکه الف، ج است؛ ج هم ب است؛ پس الف ب است." البته ممکن است شما آن فرض را که "الف، ج است" نپذیرید؛ در این صورت استدلال همچنان ادامه می‌یابد، مثلاً می‌گویم، "الف، د است و د هم ج است، پس الف، ج است." و هکذا و این سیر ادامه پیدا می‌کند.» ("معنویت گوهر ادیان-۱" در سنت و سکولاریسم، انتشارات صراط، ۱۳۸۱، ص. ۲۷۴) پس فرق استدلالی بودن و تعبد به

آن است که ما وقتی استدلالی هستیم تا وقتی طرف مقابل از ما مطالبه دلیل می کند یا به پای او پیش می رویم، حال آنکه در تعبد سخن مراجع یا آتوریتها ختم استدلال است.

ویژگی اجتناب ناپذیر دوم مدرنیته نوعی بی اعتمادی به تاریخ و دینداری مبتنی بر روایات تاریخی است. در عقلانیت و معنویت تاریخ یک علم احتمالی است نه قطعی، و نمی توان حقانیت دین را بر پذیرش چند حادثه تاریخی استوار دانست.

ویژگی اجتناب ناپذیر سوم اینجایی-اکنونی بودن احوالات انسان مدرن بجای تمرکز بر زندگی پس از مرگ است. (بر این اساس ملکیان در جای دیگری توضیح می دهد در معنویت نوعی "سکولاریته" یا این جهانی بودن وجود دارد؛ یعنی دغدغه انسان معنوی اینجا و اکنون است. انسان معنوی می تواند به زندگی پس از مرگ قائل باشد و حتی نظام پاداش و کیفر پس از مرگ را نیز قبول داشته باشد، ولی آنچه یک انسان معنوی را به معنویت می گرایاند، ویژگی اینجا و اکنونی بودن آن است. انسان معنوی در پی آن است که آرامش درون، شادی درون، و امید درون را در همینجا تحصیل کند. وصف الحال انسان معنوی در نظر ملکیان این بیت حافظ است: «من که امروز بهشت نقد حاصل می شود/ وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟» این جهان کانون توجه اوست، نه به این معنا که این جهان یگانه جهانی است که شخص معنوی برای آن وجود قائل است، بلکه بدین معنا که او می خواهد با معنوی بودن اموری را در همینجا کسب کند. نگا. "معنویت گوهر ادیان-۲"، در سنت و سکولاریسم، صص. ۳۱۷-۳۱۶)

ویژگی اجتناب ناپذیر چهارم مدرنیته کمرنگ شدن متافیزیک است؛ یعنی فروشکنی و تزلزل مابعدالطبیعه های جامع و گسترده دنیای قدیم، من جمله در مورد ادیان. ویژگی پنجم نوعی قداست زدایی از اشخاص من جمله شخصیت های دینی است. ویژگی ششم کم اعتنایی نسبی به ویژگی های محلی و مقطعی ادیان است، یعنی نوعی تاکید بر جهانشمولی ("معنویت گوهر ادیان-۱" در سنت و سکولاریسم، صص. ۲۷۵-۲۸۵) معنویت با تمام این ویژگیهای اجتناب ناپذیر مدرنیته سازگار است.

در سخنرانی "عقلانیت و معنویت پس از ده سال"^۱ ملکیان تاکید دارد زندگی آرمانی زندگی است که سه ویژگی داشته باشد: اول، خوشی^۲ دوم، خیر^۳ و سوم، اصالت^۴. عقلانیت و معنویت دو وسیله گریزناپذیری هستند که برای نیل به زندگی آرمانی بدانها محتاجیم، ولی با این حال به خودی خود و بدون در نظر گرفتن تاثیر آنها در رسیدن به «خوشی»، «خیر» و «اصالت زندگی» انسانها هدف نیستند. او خوشی، خیر، و اصالت را اینگونه تعریف می کند: در زندگی خوش شخص بیشترین مقدار لذت و کمترین درد و رنج را برای خودش طالب است و در این مسیر حرکت می کند. کاملاً ممکن است چیزی که برای فردی خوشی ایجاد می کند و سبب کاهش درد و رنج او می شود برای فردی دیگری اینگونه نباشد، ولی این در اصل تعریف ما از رابطه خوشی و زندگی آرمانی صدمه نمی زند ("عقلانیت و معنویت پس از ده

۱. برای گزارشی از این سخنرانی مهم که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به تاریخ اردیبهشت ۱۳۸۹ به مناسبت دهمین سالگرد نظریه عقلانیت و معنویت ایراد شده است نگا.

<http://neeloo.org/thinker/mostafamalekian/lecture/288-2012-11-02-10-08-44.html>

ارجاع به شماره صفحات فایل ورد متن پیاده شده سخنرانی است.

۲. happiness
۳. goodness
۴. authenticity

سال"، ص. ۲). و اما خیر زندگی آرمانی به این است که شخص چنان زندگی کند که کمترین مقدار درد ورنج را به دیگران برساند و بیشترین سعی را در کاهش درد ورنج دیگران داشته باشد. برعکس خوشی که مبتنی بر اگوئیسم یا نوعی خودخواهی است، خیر مبتنی بر آلتوریسم یا نوعی دگرخواهی است. (همان، ص. ۳) نهایتاً آنکه اصالت یعنی زندگی چنان باشد که به زیستنش بیارزد. برخلاف خوشی و خیر که با چگونگی زندگی سروکار دارند در بحث اصالت ما با این سروکار داریم که چگونه باید زیست که زندگی معنادار باشد ("عقلانیت و معنویت پس از ده سال"، ص. ۴).

ملکیان در بسیاری آثارش تاکید دارد که زندگی اصیل یعنی زندگی براساس فهم و تشخیص خود، زندگی ای که در آن تقلید و تبعید، القاپذیری، تبعیت از افکار عمومی و مدهای فکری زمانه، جایی ندارد (به عنوان مثال نگا. قبلی، ص. ۱۱). عقلانیت و معنویت اعتقاد عمیقی به نوعی خودآئینی اگزیستانسیالیستی در درون خود مضمّن دارد. انسان معنوی به معنای دقیق کلمه زندگی اصیل دارد. فرد معنوی "خودش براساس فهم خودش برای خود" تصمیم می گیرد. افراد غیرمعنوی در نقطه مقابل زندگی غیراصیل و عاریتی^۵ دارند. در زندگی غیرمعنوی انسانها همچون ظرفی هستند که دیگران در آن چیزهایی ریخته اند و از خودشان چیزی ندارند، حال آنکه زندگی معنوی آن است که در آن اعمال ما فقط بر اساس فهم خودمان باشد.^۶

همه اینها البته بدان معنا نیست که هرکسی که زندگی خودآئین دارد، در نظر ملکیان معنوی هم هست. به عنوان مثال او رویکرد اگزیستانسیالیسم نیچه ای-سارتری به خودآئینی را نقد می کند و توضیح می دهد حرف اصلی این نوع اگزیستانسیالیسم این است که «وجودت را به تو داده اند و ماهیتات به دست خودت است و هر گونه که می خواهی بساز. فقط با صداقت بساز و آنگونه که واقعاً از درونت می جوشد. به قول سارتر Bad-faith. یعنی نفاق و دورویی نداشته باش و هر چه به صرافت طبع و خودانگیختگی خودت است تحقق بده.» (مصطفی ملکیان، "عطا و لقای عرفان اسلامی"، مصاحبه با اندیشه اصلاح، شماره نخست، تیر ماه ۱۳۹۴، ص. ۱۴) در نظر ملکیان در نقطه مقابل اگزیستانسیالیسم نیچه ای-سارتری معنویت می گوید در درون ما انسانها یک نیمه ی تاریکی وجود دارد؛ این نیمه ی تاریک را بپذیر، اما تقویت نکن و آن نیمه ی روشن را تقویت کن. او توضیح می دهد:

«می خواهم با تأکید بر اتونومی [خودآئینی]، دیگر فرمان برداری یا هترونومی را نفی کنم. اما این معنا را نمی دهد که هر چه در من به شکل بالقوه وجود دارد باید شکوفا کنم، بلکه باید با عقل و وجدان اخلاقی خود نطفه ی بسیاری از این بالقوگی ها را بخشکانم. بی جهت نبود که از دل این اگزیستانسیالیسم جنبش ۶۸ فرانسه و اروپا به طور کلی بیرون آمد و جوان هایی که می گفتند ما می خواهیم هر چه درون خودمان می بینیم شکوفا کنیم. می خواهیم باشیم آنچه که هستیم و روی آوردند به نودیسم (برهنه گرایی) و ناتورالیزم (طبیعت باوری). [...] از این جهت

۵. vicarious

۶. ملکیان در جایی می نویسد: «کدامیک از اعمال ما چنان است که بگوییم خود فاعل آن بوده ایم؟ از سکوت و سخن گفتن و شادی و اندوه... ما کدام را می توانیم به خودمان نسبت بدهیم و بگوییم اینجا سکوت کردم به خاطر عاملی درونی؟ سکوت ما همیشه عامل بیرونی دارد نه درونی. همیشه چیزی ما را به سکوت وامی دارد. این زندگی زندگی خود ما نیست. ما مثل پرده سینمایی هستیم که پروژکتور آن بیرون ماست و هر چه آن دستگاه بتاباند بر ما انعکاس می یابد. از درون خود ما چیزی نمی جوشد. وقتی چنین باشد انسان فاقد هویت است. هویت انسان به اصالت او بستگی دارد.» ("معنویت گورادیان-۲"، ص. ۳۲۵)

۷. ارجاع به شماره صفحات فایل ورد است. متن مصاحبه قابل دسترسی در سایت نیلوفر در لینک زیر است: [http://neelofar.ir/mostafamalekian/dialogue/1100-](http://neelofar.ir/mostafamalekian/dialogue/1100-290594.html)

[290594.html](http://neelofar.ir/mostafamalekian/dialogue/1100-290594.html)

است که من گفته‌ام اخلاقی بودن یک روحیه‌ی سه مؤلفه‌ای است: خودآیینی در برابر دیگرآیینی (اتونومی در برابر هترونومی)؛ دیگری کف نفس یا خویشتن‌داری و سومی دیگرخواهی. کف نفس یک فیلترینگ جدی است در به فعلیت رساندن استعدادها.» (همان مصاحبه)

برگردیم به بحث معنویت و عدم تعبد. در نظر ملکیان دینداری لاقل در شکل سنت اش مبتنی بر تعبد است چرا که در گفتار دینی وقتی سخن به اتوریته‌ها یا مراجع دینی می‌رسد سکوت می‌کنیم، یعنی از مطالبه دلیل پا پس می‌نهم. در صورت‌بندی معروف ملکیان از این امر، او می‌گوید در گفتار دینی یا الهیاتی فرد متدین در سیر بحث نهایتاً به جایی می‌رسد که مثلاً ادعا می‌کند "گ، ک است"، و از او پرسیده می‌شود از کجا می‌دانید که "گ ک است"، و او می‌گوید برای این قولم دلیل ندارم، بلکه این را بر اساس قول فلان مرجع دینی یا متن مقدس می‌گویم. «یعنی در استدلال دینی شما در نهایت به گزاره‌هایی می‌رسید که آنها را تعبداً، یعنی فقط با تکیه بر مرجعیت مقامات روحانی یا دینی قبول می‌کنید.» («معنویت گوهر ادیان-۱»، ص. ۲۷۵) انسان دیندار به تعبیر ملکیان دیگر فرمانروا یا دیگرآئین^۸ است، حال آنکه فرد پایبند عقلانیت خود فرمانروا یا خودآئین^۹ است.

لاقل در صورت بندی اولیه ملکیان از نظریه اش در اوایل دهه هشتاد شمسی، می‌توان معنویت را بخشی از دین دانست که با مدرنیته سازگار است. براین اساس مدرنیته با دین سنتی سازگار نیست، ولی با دین عقلانی شده یا معنویت سازگار است («معنویت گوهر ادیان-۲»، ص. ۳۱۶)؛ و اولین کار در تحقق معنویت «حذف عامل تعبد از دین است تا حد امکان.» («معنویت گوهر ادیان-۱»، صص. ۲۷۳-۲۷۵). براساس صورت بندی اولیه نظریه مولفه‌های اجتناب‌ناپذیر مدرنیته در واقع نظریه‌ای برای دینداری در دوران جدید است.

ملکیان در سالهای اخیر همواره تأکید کرده است که عبارت «روشنفکری دینی»، به خاطر ابنا دینداری بر تعبد و روشنفکری بر خودآیینی و تعقل، از اساس عبارتی پارادوکسیکال است.^{۱۰} او چه زمانی که در اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد شمسی خود را جز روشنفکران دینی می‌دانست، چه امروز که بر مرزبندی میان خود و روشنفکران دینی تأکید دارد، تأکید داشت که مفهوم روشن فکری دینی یک تناقض در درون خود دارد، و بهتر است بجای آن بگوییم نواندیشی دینی. گرچه این سخن بدان معنا نیست که ما منکر خدماتی که "روشن فکران دینی" از صدر مشروطه تا زمان ما در ایران و در سایر کشورهای جهان اسلام کرده‌اند، باشیم. به بیان خود او:

«روشن فکری قوامش به عقلانیت است، روشن فکر، روشن فکر نیست مگر اینکه به عقلانیت التزام داشته باشد، التزام صددرصد به عقلانیت داشته باشد. التزام حتی‌المقدور و یا نزدیک به صددرصد داشته باشد. از زمان کانت، هر در و لسینگ و دیگران که بحث روشن فکری پیش آمد چه در سنت روشن فکری فرانسوی چه در روشن فکری آلمان و انگلستان، روشن فکر به کسی اطلاق می‌شد که پاسدار عقلانیت است و قوام روشن فکری پاسداری از عقلانیت است. اما از سوی دیگر قوام تدین و دیانت پیشگی و دین‌ورزی تعبد است. محال است که کسی ادعا کند که من مسیحی هستم و بعد بگویم من نسبت به هیچ یک از سخنان عیسی تعبد ندارم، بلکه هر سخنی که از زبان عیسی صادر شد

۸. heteronomous

۹. autonomous

۱۰. برای مروری نیکو بر نظریه عقلانیت و معنویت ملکیان به زبان انگلیسی که می‌کوشد جایگاه نظریه ملکیان را در پروژه کلانتر روشن فکری دینی هم توضیح دهد نگاه. به مقاله اسکندر صادقی بروجردی با این مشخصات:

Eskandar Sadeghi-Boroujerdi, "Mostafa Malekian: Spirituality, Siyasat-Zadegi and (A)political Self-Improvement", *DOMES: Digest of Middle Eastern Studies*, Volume 23, Number 2, 2014, pp. 279-311.

من از او مطالبه‌ی دلیل می‌کنم و تا عیسی دلیل قانع‌کننده و دلیل قاطع اقامه نکنند من سخن او را نمی‌پذیرم، اشکال ندارد که کسی این حرف را بزند؛ اما نباید دیگر اسم خودش را مسیحی بگذارد؛ [...] معنا ندارد که کسی بگوید من مسلمانم ولی تا یک یک جملات قرآن را مطالبه‌ی دلیل نکنم و دلیل قانع‌کننده‌ای درباره‌اش القا نشود من نمی‌پذیرم [...] مسلمان کسی است که نسبت به جملات قرآن و پیامبر اسلام لااقل تعبد بورزد؛ یعنی این سخنان را بی‌چون و چرا بپذیرد. اگر قوام روشن‌فکری به عقلانیت است و اگر قوام تدین و دین‌ورزی به تعبد است، بنده عرض می‌کنم که [...] چگونه دو چیزی که یکدیگر را ذاتاً نفی می‌کنند در پروژه‌ی روشن‌فکری دینی می‌خواهند با هم جمع شوند؟» (ملکیان، "از روشن‌فکری معنوی دفاع می‌کنم"، مصاحبه با سایت فرهنگ امروز)^۱

از آنجا که در صورت‌بندی ملکیان قوام روشن‌فکری به عقلانیت است و قوام دین‌ورزی، لااقل در شکل تاریخی‌اش، به تعبد، روشن‌فکری دینی عبارتی پارادوکسیکال است چون در آن کوشیده می‌شود دو چیزی که یکدیگر را ذاتاً نفی می‌کنند با هم جمع شوند و این غیرممکن است. ملکیان در برابر پروژه روشن‌فکری دینی از روشن‌فکری معنوی دفاع می‌کند و چنانکه در نوشتار بعدی خواهیم دید تقریر حقیقت و تقلیل مراتب را دو وظیفه اخلاقی پایه روشن‌فکران معنوی می‌داند و حتی می‌کوشد با در نظر داشتن این دو وظیفه اخلاقی پایه نظریه‌ای برای مدارا بدست دهد.

۱. <http://neelofar.ir/mostafamalekian/dialogue/667-nazarate-malekian-darbare-roshanfekri.html>